

يك نيستان ناله

آنچه من از بزم شوق آورده‌ام دانی که چیست ؟
 يك چمن گل ، يك نيستان ناله ، يك خفتنا نه می !
 اقبال لاهوری

چاپ و اهدای کتابهای مناسب فارسی به استادان و دانشجویان هندی و پاکستانی و افغانی اقدام کم خرج و فراوان اثری است در گسترش زبان فارسی و بسط روابط فرهنگی، و در نتیجه آشنا کردن افراد ارجمند و گرانمایه این ممالک با معارف ایرانی، و می‌دانیم که دوستی‌ها و علائق زائیده معرفت‌ها و آشنائی‌هاست .

درباره این قدم بسیار مؤثر ، من که از تکرارها گریزانم ، بارها گفته و نوشته‌ام . و آخرین بارش را به تأکید و اصرار یکی از اعظم رجال ادب و سیاست ، شرحی نوشتم به تفصیل درباره مشهودات خود و پیشنهادهایی برای دریافتن فرهنگ ایرانی و ادب فارسی در شبه‌قاره هندوستان ، که تقدیم جناب پهلبد شد . پیشنهادهایی ساده و کم خرج و فراوان اثر . انصاف را وزیر فرهنگ و هنر بدقت نامه را خوانده و با بصیرت به نکات آن توجه فرموده بود و در جلسه دوساعته‌ای با نهایت دلسوزی و تعلق خاطر به توضیحات مخلص عنایت نمود و به متصدیان در حضور خودم دستورهای فوری و صریح صادر فرمود . و البته داستان به همین جا پایان گرفت !



اهمیت و ضرورت توزیع کتاب در ممالک همسایه نیازمند شرح و بسط و اقامه دلیل نیست . نگاهی به اقدامات فرهنگی دیگران در همین تهران خودمان عبرت آموز و غیرت انگیز است . به فعالیت‌های فرهنگی امریکا و کلاسهای متعدد و کتابهای همه‌جاریخنده‌فراوانش اشاره‌ای نمی‌کنم ، بحمدالله همه انگلیسی‌خوان شده‌ایم و هر هفته هزاران شماره « تایم » و « نیوزویک » در مملکتمان توزیع می‌شود . توجهی بفرمائید به جلوه مختصری از فعالیت‌های فرهنگی اتحاد جماهیر شوروی در ایران . گذری به کتابفروشی‌های مقابل دانشگاه و خیابان منوچهری بیفکنید تا ببینید چه انبوهی از کتابهای فارسی چاپ روسیه به قیمتی فوق‌العاده‌ارزان در دسترس مردم قرار دارد . دوره هشت جلدی چند هزار صفحه‌ای شاهنامه را به قیمت دویست تومان در اختیار کتابفروشان ایرانی می‌گذارند و آنان با پنج و شش برابر قیمت به مردم عرضه می‌کنند و باز هم نه ارزان که مفت است . آخر مزد صحافی این دوره کتاب بمراتب بیش از هفتاد تومان است . و به همین ترتیب ده‌ها و صد‌ها کتاب دیگر ، حتی داستانهای کودکان و نوجوانان .

این همسایگان عزیز نه برای ولخرجی دامنگیرشان شده که با تحمل داشت تصحیح

و زحمت چاپ بدین ارزانی کتاب‌هایی توزیع کنند . نه عاشق دلباخته زبان و ادب فارسی اند که به حکم عاشقی پروای زر و مالشان نباشد . آشنائی طبقه کتابخوان ایرانی با همان یکی دو صفحه اول کتاب و « آرم » و عنوان آن خود مزد سنگین این زحمات است .

دیگران با نداشتن زمینه مساعد ، برای معرفی کشور و فرهنگ خویش چنین می‌کنند و بقول شاعر ما اسباب جمع داریم کاری نمی‌کنیم .

یک کتاب سیصد صفحه‌ای که با مخارجی کمتر از دو تومان می‌توان منتشرش کرد ، بیک مجبئی است که از طرف ایران به خانه دوستان عمایه می‌فرستیم و دریغ . برآستی دریغا مردی و سنگی !



گفتم طبقه کتابخوان و مدرسه رفته هند بیش و کم با زبان فارسی آشنایند . این آشنائی درجاتی دارد . قسمت اعظم این مردم پیوندشان با زبان فارسی ازین مرحله فراتر نرفته است که چند بیت بی از سعدی و حافظ به عنوان یادگاری ازدوران مکتب خانه به حافظه سپرده باشند و بمناسبت آن را با لهجه شیرین هندی به صورتی دشوار فهم و گاهی نامفهوم بخوانند . آخر زبان فارسی زبان مذمبی مسلمانان هند است و من درین مقوله بجای خود به تفصیل خواهم نوشت .

دسته دیگر کسانی هستند که خواندن و فهمیدن فارسی را در مدارس هندوستان آموخته‌اند ، کتابهای فارسی و بخصوص متون ادبی کهن را می‌خوانند و می‌فهمند ، اما از مکالمه بدین زبان بکلی ناتوانند . درست نظیر معلمان باسواد عربی در مدارس خودمان . بیشتر استادان - و بالتبع دانشجویان - رشته فارسی در مدارس و دانشگاههای هند ازین دسته‌اند .

در دانشگاه دهلی و دانشگاه اسلامی علیگر ، توفیق زیارت بسیاری از استادان زبان فارسی نصیب شد که با هم به شیوه خاصی گفتگو می‌کردیم . آنان به انگلیسی سؤال می‌کردند و من به فارسی جواب می‌دادم . این معلمان و استادان مردمی بی‌مایه و از قبیل بعضی استادان « کره مریخ » نبودند که به هر صورت ورق پاره‌ای به دست آورده و راهی به دانشگاه باز کرده باشند . اینان که من دیدم بر ادبیات فارسی تسلط تحسین انگیزی داشتند . سؤالاتی که ضمن گفتگو مطرح می‌کردند ، مقالاتی که به فارسی نوشته و متونی که در فارسی تصحیح کرده بودند معرف عمق مطالعاتشان بود . ضعفشان در مکالمه محصول نداشتن معلم ایرانی و نکردن تمرین بود . زبانی را که از روی کتاب بخوانند و از دهان اهل زبان نشوند چنین است . استادانی از این قبیل با یک اقامت سه‌ماهه تابستانی در ایران می‌توانند این نقص کار خویش را برطرف کنند ، بخصوص اگر سنشان زیر سی سال باشد . (۱)

۱ - درین مورد شاهد حی حاضر دارم . بنیاد فرهنگ ایران امسال بورس سه‌ماهه‌ای به دوتن از استادان جوان دانشگاه علیگر داد . به ایران آمدند . روزی که وارد تهران شدند ، از ساختن و ادای یک جمله فارسی ناتوان بودند ، به فارسی می‌شنیدند و به انگلیسی جواب می‌دادند . اکنون که مشغول نوشتن این مقاله‌ام و دو ماه از اقامت اینان گذشته است ، فارسی را چنان روان و راحت تکلم می‌کنند که مایه حیرت آشنایان شده است .

ما در تهران برای دانشجویانمان خوابگاه داریم . تابستان‌ها اطاق‌های کوی دانشگاه خالی است ، چه عیبی دارد که هر تابستان یکهزار نفر ازین استادان فارسی کشور‌های همسایه را به تهران دعوت کنیم و در کوی دانشگاه منزل دهمیم تا هم به حال و هوای دیارمان آشنا شوند وهم ترقیات امروزین ایران‌را از نزدیک مشاهده کنند و هم سخن گفتن فارسی را ازدهان ایرانیان بشنوند و بیاموزند و در بازگشت به وطن خویش معرف صمیمیت ومهمان‌نوازی ایرانیان و مبلغ فرهنگ و تمدن ایرانی باشند .

هزینه آمد و رفت و اقامت سه ماهه هیچ يك از پنج هزار تومان تجاوز نخواهد کرد - خیال باقی نمی‌کنم و حساب دقیق دارم ! - جمع مخارج يك هزار نفر می‌شود پنج میلیون تومان ، دو سه میلیون تومان کمتر از پولی که روزانه به عنوان تغذیه دانش‌آموزانمان صرف می‌کنیم ، - اگر بتوان صرف را در مواردی جانشین تلف کرد ! - با این پنج میلیون تومان که به هر حال برای ایران امروزین قابل تحمل است ، ما به عوطف يك هزار تن از دوستانمان مؤثر نفس ایران و فرهنگ ایران جواب محبت داده‌ایم و نه صد ، که هزاران ملك دل به نیم نظر خریدهایم (۱)

ایران در هندوستان « خانه فرهنگ » و « رای زن فرهنگی » دارد . وظیفه رای زن فرهنگی ازعنوانش پیداست ، معلوم است که باید باچه طبقه‌ای از مردم و در زمینه چه مسائلی تماس داشته باشد .

مسافرت من به هندوستان مصادف بود با نخستین ماههای ورود رایزنی تازه . استادان زبان فارسی دانشگاههای دهلی و جواهر لعل نهرو و از آمدن رایزن جدید ابراز بشاشتی تأمل انگیز می‌کردند که « اهل کتاب است و بازبان ما آشناست ، هوای سوداگری و تجارت بسر ندارد ، می‌توان با او چهار کلمه حرف زد ، و من حیرت زده بودم که مگر رایزن فرهنگی باید غیر از این باشد ؟ ... »

در مسائل حساسی ازین قبیل به دو نکته باید توجه داشت یکی فراهم کردن امکانات خدمت ، و دیگری برداشتن قیده‌های دست و پا گیر و تشریفات کاغذ بازی و کندی‌های معمول اداری .

رایزنی که به مالکی ازین دست می‌فرستید باید علاوه بر فضایل علمی و موقعیت ممتاز اجتماعی و ادبی ، از دو خصوصیت برخوردار باشد ، یکی قدرت مدیریت و سرعت در تصمیم‌گیری که اموری ازین قبیل با معاطله و کاغذ بازی و سند سازی مطمئناً سازش ندارد . دیگری علو طبع و بی‌نیازی ذاتی به مادیات . روی این نکته تأکید و تکیه می‌کنم . اگر وابسته فرهنگیمان درممالک امریکائی یا اروپائی - خدای ناخواسته و به فرض محال - تجارت پیشه و پول پرست باشد و گداهمت ، اثر و انمکاس رفتارش بمناسبت شرایط خاص اجتماعی آن کشورها

۱- البته این پیشنهاد فقیرانه با همت بلند بعضی دوستان ناسازگار است ، که آنان پذیرائی در هتل‌های لوکس را به شیوه آبرومند اداری مناسب تر می‌دانند .

هرگز بدان مرحله شدید و زبان بخش نیست که در ممالک همسایه .



ایران بجز مرکز ، در یکی دو ایالت هند خانه فرهنگی دارد . در دهلی هم دو خانه فرهنگی دایر است ، یکی در دهلی کهنه و دیگری در دهلی نو . ظاهراً گل سرسبد اینها همان خانه فرهنگی دهلی نو است که مخاص هم به زیارت آن توفیق یافتم .

خانه فرهنگی در عرف روابط بین الملل مرکزی است برای مراجعات فرهنگی دستداران ادب و فرهنگ مملکت صاحب « خانه » . در مراکزی ازین قبیل ، معمولاً کتابخانه و قرائت خانه‌ای دایر می‌کنند مشتمل بر جالب‌ترین و مهم‌ترین کتابها و برجسته‌ترین و تازه‌ترین مجلات و مطبوعات که در قلمرو کشور صاحب خانه منتشر شده است به انضمام نمونه‌ها یا عکس‌هایی از آثار باستانی و هنری و ذوقی مردم آن مملکت ؛ باضافه سالن راحت و مناسبی برای مطالعه ، و احیاناً معلمان و کلاس‌هایی برای تدریس زبان .

غروب روزی که من به دیدار خانه فرهنگی ایران در دهلی نو رفتم ، هوا گرم و دم کرده بود و عطش‌زا . لیوان آبی طلب کردم ، یکی از معلمان فارسی که تازه کلاس درسش پایان گرفته بود ، قبول زحمت کرد و به سراغ مستخدم رفت و بدو دستوری داد . ربع ساعتی گذشت و آبی به لب تشنه‌ام نرسید . به گمان اینکه فراموش کرده‌اند ، تجدید تقاضا کردم ، معلم محترم با شرم‌زدگی عذرخواهی کرد که فرستاده است « کوکا » بیاورند و بزودی خواهند آورد . با تشکر ، خواهش کردم که فقط آب خنک بدهند . عذر خواستند که آبها گرم است و قابل آشامیدن نیست . پرسیدم مگر یخچال ندارید ، معلوم شد دارند اما در محل خانه فرهنگی نیست . دلم سوخت به حال لب‌تشنگانی که برای زبان‌آموزی یا مطالعه بدانجا مراجعه می‌کنند و مجبورند ساعت‌ها با رنج تشنگی در هوای گرم دهلی بسازند .

در همین خانه فرهنگی سراغ مجلات تازه ادبی را گرفتم . معلوم شد تازه‌ترین شمارهٔ یغما و سخن مربوط به دو ماه و نیم پیش است که دیروز رسیده است و اگر حال و حوصله‌ای باشد لابد یکی دو ماه دیگر توزیع خواهد شد .

در اطاق توزیع و به عبارت بهتر انبار مطبوعات همین خانه ، به انبوهی از یکی دو مجله ماهانه برخوردیم که جز تلف کردن کاغذ و مرکب هنری ندارند و در ایران سی میلیون ، حتی صد نفر هم لای آنها را باز نمی‌کنند . با دیدن انبوه مجلاتی ازین قبیل ، پی بردم که هزینه چاپ و نشر این اباطیل از کجا تأمین می‌شود .

در مورد توزیع مجلات پرخواستار و سنگین هم از استادان فارسی دانشگاههای دهلی و علیگر مطلب جالبی شنیدم که ان شاء الله ناشی از سوء تفاهمی بوده است و واقعیت نداشته است . با اینهمه باز هم می‌گویم بدین امید که عبرت‌آموز کار آیندگان باشد . یکی از استادان برجسته شکایت می‌کرد که ماهها مجله یغما برایش نرسیده برده است ، به خانه فرهنگی مراجعه می‌کند و می‌شنود که « ما پول تمبر نداریم که مجله را بایست بفرستیم اگر میل دارید ، خودتان هرماه مراجعه فرمائید و یک نسخه مجله بگیرید ! » توجه فرمودید ؟ فلان استاد سالخورده زبان فارسی هرماه در حدود یکصد مایل فاصله علیگر تا دهلی را پیماید

و دو روز وقت و سی چهل روپیه خرج کند تا يك شماره مجله فارسی بگیرد! اینجاست که ماجرای عطا را به لقا بخشیدن بکار است!

در کتابخانه همین خانه فرهنگی ساعتها وقت تلف کردم در جستجوی کتابهایی از شاعران و نویسندگان معاصر ایران! می‌خواستم نمونه‌هایی از شعر امروز یادداشت کنم برای کنفرانسی در دانشگاه دهلی. به قدرت لایزال کردگار حتی يك جلد هم موجود نبود!



در شهر آگره به راهنمایی یکی دو تن از استادان فاضل هندی به خانه درگشاده و کارگاه دیدنی هنرمندی رفتم به اسم شمس الدین، این مرد، نقاش چابک قلم و «سوزن کار» فوق‌العاده‌ای است. به کمک نخ و سوزن تصاویر دلنشین و قابل تحسینی بر پارچه می‌آفریند. گویا برجسته‌ترین هنرمندان این فن است. با همین سوزن کاری تصاویری از برجستگان جهان تهیه و به آنان اهدا کرده است و در نتیجه در دیوار کارگاهش پوشیده از انواع تقدیرنامه‌هایی است که از سران ممالکی چون آمریکا و انگلیس گرفته است و انبوه عکس‌هایی که معرف ملاقات‌های اوست با سران کشورها.

مرد هنرمند محبت‌ها کرد و چون شنید که ایرانیم گلابی آغازید که «چند سال است مرتب از نماینده فرهنگی ایران خواسته‌ام که چند قطعه از تصاویر شهبانوی ایران برایم بفرستند، تا یکی را انتخاب کنم و بر پرده سوزن‌کاری و به حضورشان اهدا کنم، اما کسی جوابی نداده است» و با لحن معنی‌داری افزود که «لابد تصور کرده‌اند این کار را برای پول می‌خواهم انجام دهم، من که نیازی به پول ندارم».



و اما در مورد کلاسهای درس فارسی، در خانه‌های فرهنگی ایران این کلاسها دایر است و به شرحی که پیش ازین گفتم استقبال هندیان بخصوص طبقه درس خوانده و متخصص از این کلاسها به یمن رواج و رونق اقتصادی سالهای اخیر ایران، حیرت‌انگیز است. منتها شرایط موجود مطلقاً جوابگوی شور و شوق مردم نیست.

دانشگاه اسلامی علیگر از مراکز مهم تدریس زبان فارسی است، بیش از دوپست تن منحصراً در رشته زبان و ادبیات فارسی این دانشگاه درس می‌خوانند. استادان این رشته عموماً هندی‌عائی هستند که فارسی را در مدارس هند آموخته‌اند و با همه تسلطی که بر متون قدیم و فارسی به اصطلاح کلاسیک دارند، اغلب از مکالمه و فهم فارسی امروزی عاجزند.

در جلسه‌ای که به همت دکتر نذیر احمد رئیس بخش فارسی دانشگاه علیگر از استادان این رشته تشکیل شد، عموماً از نبودن يك استاد ایرانی اظهار تأسف می‌کردند. البته خود دکتر نذیر احمد علاوه بر وسعت معلوماتش در متون ادبی فارسی، در مکالمات روزمره و فارسی امروزی، از هیچ استاد برجسته ایرانی کمتر نیست، اما يك نفر است و مسئولیت‌های سنگین اداره بخش فارسی و کھولت سن، وی را از پاسخگویی به همه نیازها و مشکلات استادان و دانشجویان بازداشته است.

باری استادان فارسی این دانشگاه، از مراجع فرهنگی ایران توقع معقولی داشتند

و آن تأسیس خانه فرهنگی در جوار دانشگاه علیگر بود. به نظر من اگر بدین تقاضا جواب مثبت دهیم و با اعزام یکی از ادبای برجسته و فارغ از سودای تجارت و قیود مادی در این شهر خانه فرهنگی تأسیس کنیم، نتیجه و اثرش برای گسترش زبان فارسی هزار برابر خانه‌ای است که فی‌المثل در دهلی کهنه داریم. در مناطق غیر دانشگاهی مراجعان کلاسهای زبان فارسی اغلب مردمی هستند کاسب پیشه که به قصد بهبود امور مادی و تجاری خود به خواندن فارسی روی آورده‌اند و به فرض آنکه فارسی هم بیاموزند در گسترش این زبان سهم چندانی نمی‌توانند داشت. اما در مراکزی از قبیل علیگر، مراجعان کلاسهای فارسی عموماً استادان و دانشجویان هستند. طبقه فاضله مؤثر نفسی که در ساختمان فردای هند هر یک سهمی به سزا دارند.

البته یافتن داوطلب واجد شرایطی برای علیگر بسیار دشوار است. علیگر بندر تجارتی بمبئی نیست که بتوان در جوار و گاهی در پناه مأموریت فرهنگی به امور تجاری هم پرداخت. علیگر شهر دانشگاهی کوچکی است، دور از هیاهوی تجارت، با امکاناتی بسیار محدود برای زندگی، اما اقیانوسی عظیم برای فعالیت‌های فرهنگی.

در ممالکی از قبیل هند و پاکستان و افغانستان که زبان فارسی و فرهنگ ایرانی به هر حال نفوذ و زمینه‌ای دارد، اگر افرادی که به عنوان سفارت می‌روند، با ادبیات ایران آشنائی و دلبستگی داشته باشند به دلالت ذوق ادبی و روحیه فرهنگی خویش می‌توانند با کارهایی به ظاهر جزئی و نامحسوس قدم‌های فراوان اثری بردارند در بسط روابط همه جانبه این کشورها با ایران.

شاهد زنده این مدعا را من خود درین سفر دیدم. بیست سالی پیش از این علی اصغر حکمت برای مدت کوتاهی به عنوان سفیر ایران به هند رفته است، هنوز در هر گوشه و کنار این اقلیم پهناور و در هر انجمن و محفلی آثار فعالیت‌های فرهنگی و نام توأم با احترام او به چشم و گوش می‌خورد. استادان و الامقام کرسی‌های زبان فارسی در دانشگاههای شبه‌قاره او را استاد و مشوق خویش می‌شمارند و با غرور و شوقی تأمل‌انگیز از خاطرات فراموش‌ناشدنی دوران جوانی و دانشجویی خویش حکایت می‌کنند که: «فلان روز سفیر کبیر به کلاس ما آمد و دانشجویان را تشویق کرده، «جناب سفیر یک جلد کلیات سعدی به من جایزه داد»، «جناب سفیر چند کتاب نفیس به کتابخانه مدرسه ما اهدا کرده»، «جناب سفیر با من مکاتبه و مشاعره داشت... و خاطرات شیرینی ازین قبیل.

مردانی از قبیل فروغی و حکمت و صدیق اعلم و وزیر باشند یا نباشند، سفیر و سناتور و صاحب مناصب دولتی باشند یا نباشند به حکم تربیت خاصی که دیده‌اند، در هر حال و هر مقامی خود را مبلغ و ناشر معارف ایرانی می‌دانند. با کهولت سن و خانه نشینی هنوز هر جا محفلی فرهنگی باشد و سخنی از ادب و فرهنگ ایران برود اینان با پای شوق در آنجا حاضر می‌شوند و وظیفه وجدانی خود می‌دانند که در تشویق اهل علم و ادب از هیچ

دقیقه‌ای فرو نگذارند . (۱)

اعزام سفیرانی ازین قبیل به ممالک همسایه موجب آن خواهد شد که ساختمان سفارت و خانه های فرهنگی ایران محل آمد و رفت اهل فضل و ادب و از همه بالاتر استادان و معلمان مؤثر نفس باشد و در نتیجه طبقه جوان امروز و کشورمداران آینده این ممالک با ادب و فرهنگ و ترقیات امروزین ایران آشنا شوند ، و پیش از این اشارتی کردم که معرفت‌ها مایه بخش محبت هاست .

یکی از استادان هندی با یادآوری خاطره‌ای از حضور حکمت در کلاس درس فارسی خانه ایران و تشویق‌هایی که از او فرموده بود ، به حکم یکی از قوانین تداعی معانی ، حکایتی نقل می‌کرد از یکی دیگر از سفیران ایران : سالها پیش دوره‌ای لغت نامه دهخدا برای بخش فارسی دانشگاه دهللی به وساطت سفارت ایران فرستاده شده بود . رئیس استادان این دانشگاه به فکر آن افتادند که مجلسی بیارایند و از جناب سفیر بخواهند دوره لغت نامه را طی مراسمی به دانشگاه اهدا نماید . هیجده ماه تمام گذشت و جناب سفارت مآب فرصت نیافتند با صرف يك ساعت وقت گرانبهای خویش در محفل استادان حضور بهم رسانند و ضمن اهدای دوره لغت نامه ، با چند کلمه خشک و خالی از این پاسداران زبان و ادب فارسی تشویقی بعمل آورند .



۱- و من از بیان این واقیعت ناگزیر شرمندهام که در هیچ انجمن یا کنگره یا محفل فرهنگی و ادبی هرگز توفیق زیارت یکی ازین سه چهارتن مسؤلان و وزیران مسائل فرهنگی مملکت را نیافته‌ام ، باور ندارید از شرکت کنندگان دیگر استفسار و استقراء کنید . البته حساب جشن‌هایی که در پیشگاه شاهنشاه یا شهبانو بر گذار می‌شود ، ازین مقوله جداست ، در آنها همه حاضر می‌شوند ، سفت و سخت به صف می‌ایستند و خودی نشان می‌دهند و بمحض پایان گرفتن مراسم رسمی افتتاح ناگهان غیبتشان می‌زند .

امیدوارم « سردیر » محترم یغما از چاپ این حاشیه هشداردهنده و البته ناخوشایند طفره نرود ، که درین صورت عین مقاله را به پیشگاه شهبانوی فرهنگ پرور ایران عرضه خواهم داشت .

مجله یغما - ما از انتشار این گونه مطالب نه تنها ابائی نداریم ، بل ممنونیم که وظیفه کشورخواهی و شاه دوستی و فرهنگ جوئی است ، اما